

زنگها دوباره به صدا در می آیند

رازی در فصل بهار نهفته است و آن رستاخیز طبیعت است و رازی در ماه مهر و آن رستاخیز و بازگشایی مدارس و غلبه علم بر جهل و بازکردن پنجره ها برای تابش نور. وقتی زنگها به صدا در می آیند، بزرگترها خاطراتشان زنده می شود و نونهالان زندگی تازه را تجربه میکنند، زندگی مسالمت آمیز با دیگران راه آموختن را و دور ماندن برای ساعاتی از آغوش گرم مادر را. ماه مهر رستاخیز علم و ادب و تعلیم و تعلم است. تعلیمی و تعلمی که در مدرسه برای نونهالان شروع میشود و تا پایان عمر نباید از آنها دور شوند. روز اول مهر برای بعضی از فرزندان ما روز دلهره و تشویش است. کجا می روم...؟ کجا باید بنشینم...؟ چه کار باید بکنم...؟

این دوران را همه ما داشته ایم. بعضی ها با گریه به مدرسه می روند، بعضی ها با وعده، بعضی ها با خوراکی ها و شیرینی جات رنگارنگ و بعضی ها هم، بدون مادر و پدر! در مدرسه نونهالان با خانم معلم ها و آقا معلم ها آشنا می شوند. از همان هفته های اول نفوذ والدین در امور مدرسه بر فرزندان کم می شود. بچه ها می گویند: خانوممون گفته اینجوری بنویس. آقامون گفته بلند بلند بخوان. خانوممون گفته...؟ آقامون گفته...؟ هی تکرار و هی تکرار... حرف پدرها و مادرها در امور مدرسه دیگر خیلی خریدار ندارد. بچه ها که تا قبل از مدرسه تمام دستورات را از پدرها و مادرها می گرفتند، حالا در امور درس و مشق، پدر و مادر جدیدی دارند.

بچه ها از روزهای اول مدرسه نقل می کنند: دوستم امروز به من شکلات داد، اون دختره دفترچه منو پاره کرد. اون پسره حرف بد زد. امروز ورزش کردیم و... زنگها دوباره به صدا در می آیند و در طنین این اصوات شخصیت بچه ها شکل می گیرد و بچه ها چه چیزهایی یاد می گیرند. همه چی نو، تازه و خاطرات اندک اندک جمع می شوند.

کتابها را که ما دانش آموزان قدیمی باز می کردیم، آقا معلم ما می خواند و ما هم می خواندیم، بلند می خواندیم.

ای نام تو بهترین سر آغاز بی نام تو، نامه کی کنم باز (نظامی)

کمتر کسی است که این یک خط شعر را بلد نباشد. ای نام تو بهترین...

دوران بچگی دوران طلایی زندگی هر انسانی است. نه دغدغهای، نه کاری، نه قراری هیچ. یک زندگی آرام با ضمیری پاک، عاری از هرگونه ناخالصی. و... دروغ در ضمیر این نونهالان جایگاهی ندارد و نداشت. همه چیز بر پایه صداقت و راستی و مثبت دیدن و مثبت اندیشیدن بود. ای کاش این صفا و صداقت و پاکی تا پایان عمر همراه تمامی فرزندان (آدم) باقی می ماند! آنوقت دنیای ما جور دیگری می شد. همان جوری می شد که همه ما دوست داریم. این را فطرت ما می گوید. سعی کنیم چنین دنیایی را بسازیم. چنین دنیایی را کسی بما هدیه نمی دهد، خود باید آنرا بسازیم و به فرزندانمان نیز بیاموزیم که چنین دنیایی قشنگ است، امن است و... این دنیا را با هیچ چیز دیگری عوض نکنیم و نگذاریم تا دیگران آن را تخریب کنند. فلسفه مدرسه رفتن فقط یاد گرفتن و به محفوظات اضافه کردن نیست. آموختن و بکار گرفتن است، یَعلَمن و یَعْمَلون، اگر دقت کنیم فقط جای لام و میم عوض شده اما چقدر بین این دو فاصله است. مدرسه رفتن برای باسواد شدن و خوب شدن است. مفید واقع شدن و انسان شدن است. مدرسه محلی برای این "شدن" هاست.

باید در اول مهر منتظر باز شدن چنین مدرسی باشیم. مدرسی که در آنها چنین شدنهایی اتفاق بیفتد. «تعلیم و تعلم» در چنین مدرسی عبادت بحساب می آید.

یاد معلمان عزیز ما بخیر، اگر دیار باقی را لبیک گفته اند روحشان شاد و دعای آنها بدرقه راه ما. اول کتابهای قدیمی ها اغلب با یک خط شعر شروع می شد و معلمان ما تاکید داشتند که ما شعر را بلند بخوانیم.

توانا بود هر که دانا بود / دانش دل پیر برنا بود (فردوسی)

همان که بعداً غریبی ها گفتند: **Knowledge is Power**

تولد دوباره مهر بر شما دانش آموزان قدیم و دانش آموزان جدید مبارک باد.

سید محمود کثیرها